

یک دانه ی کوجک: داستان وانگاری

ماتری



ماتری کوجک: داستان وانگاری

Global Storybooks
globalstorybooks.net



Nicola Rijdsijk
Maya Marshak

Marzieh Mohammadian Haghighi



This work is licensed under a Creative Commons
Attribution 4.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



Nicola Rijdsijk

Maya Marshak

Marzieh Mohammadian Haghighi

3

فارسی



در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق
آفریقا، دختر کوچکی با مادرش روی زمینی کلر
می کرد. اسم آن دختر وانگاری بود.

و انگاری از بیرون بودن می‌برد. دریا خنجه‌ی
 جانوران گشتا را که محصولات حاصله بود با کارد
 بزرگ خود خاک را زیر و رو می‌کرد. او دانه‌های
 کوچک را در زیر خاک فرم کرد و می‌کرد و روی آن
 را با شاخه‌های میوه‌ها پوشانید.





بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود رد می شد.

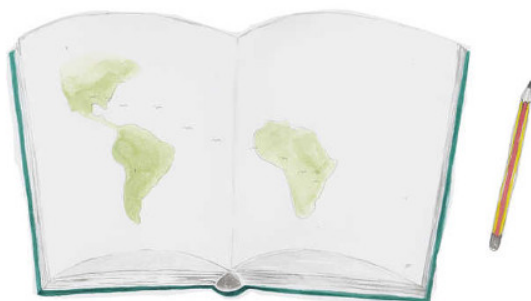
وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم به یاد او می افتیم.

وانگاری سخت کار کرده بود. مردم مراسم دنیا
میوه‌های خائزه و نه او یک خائزه ی
میوه‌های خائزه، خائزه، خائزه، خائزه
و اولین زن آفریقایی بود که آن را دریافت
می‌کرد.



وانگاری بنجه‌ی باهوشی بود و نمی‌توانست برای
به مدرسه رفتن صبر کند. ولی مدرسه و پدرش
می‌خواستند که او بنجد و نه آنجا در خانه کمک
کند. وقتی که او هفت ساله شد. برادر بزرگش، پدر
مدرسه‌ی خائزه را داد و او به مدرسه رفت.





او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مدرسه عالی بود به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحده ی آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.

همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها رشد کردند، و رودخانه ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروزه میلیون ها درخت از بذره ای وانگاری رشد کرده اند.

نیرومندی کنید.

و احساس قدردانی و
میکردند. زنان جنگلی
میراث را از خانواده
درخت بگیرند. زنان
دادند که خانواده
و انگاری می دانست که چه کرد.
او به زنان یاد



کتیا با برادرش بازی کرد.
جگونه در زیر سایه درختان در جنگل
جگونه چگوش چگوش
می کنند درس می خوانند.
و به یاد آورد که
یاد گرفت. او در مورد گیاهان
و انگاری می دانست که چه کرد.
او به زنان یاد





هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که
چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که
مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد
می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد
می‌آورد.



وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا
برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه‌های
خیلی بزرگ در طول زمین گسترده شده بودند. زن
ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر
بودند و بچه‌ها گرسنه.